



درس نهج البلاغه شناسی استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۱ / اردیبهشت / ۱۳۹۹

موضوع کلی: نهج البلاغه شناسی

موضوع جزئی: موانع محتوایی اعتبار - دسته دوم: مانع اول (خودستایی) و بررسی آن مصادف با: ۱۶ رمضان ۱۴۴۱

جلسه: ۳۲

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

دسته دوم: مانع اول

یکی از موانع محتوایی اعتبار نهج البلاغه که در دسته دوم موانع جای می‌گیرد این است که در مواضعی از نهج البلاغه حضرت علی (علیه السلام) به ستایش از خود پرداخته‌اند و این امری است که نه قرآن و روایات آن را تایید می‌کنند و نه بین عقلاء امر پسندیده‌ای است. حال برخی از مواضعی که حضرت علی (علیه السلام) در آن خود را ستایش کرده است را اشارتاً ذکر می‌کنم تا بعد ببینیم آیا توجیه و پاسخی برای این موارد می‌توانیم بیان کنیم یا خیر؟

حضرت علی (علیه السلام) در نهج البلاغه به وضوح به چند برتری در مورد خودش اشاره کرده؛ برتری در ایمان و عمل، برتری در علم، برتری در نسب، برتری در میدان جنگ، برتری از حیث قرب به پیامبر (صلی الله علیه و آله و السلم)، برتری در زهد، برتری در حکومت، لذا حداقل هفت محور عمده از برتری‌ها را حضرت برای خودش بیان می‌کند.

۱. برتری در ایمان و عمل

وقتی می‌گوییم برتری حضرت علی (علیه السلام) در ایمان یعنی اولین کسی که به خدا ایمان آورده، علی (ع) اولین کسی است که به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ایمان آورده است.

حضرت علی در خطبه ۳۷ نهج البلاغه می‌فرماید: «... أ تَرَانِي أَكْذِبُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) ، وَ اللَّهُ لَأَنَا أَوْلُ مَنْ صَدَّقَهُ ...»؛ شما گمان می‌کنید که من به خدا و رسول خدا دروغ می‌بندم، والله من اولین کسی هستم که او را تصدیق کرد و ایمان آورد و باور کرد که او رسول و فرستاده خداست.

یا در خطبه ۷۱ می‌فرماید: «... فَعَلَى مَنْ أَكْذِبُ؟ أَعَلَى اللَّهِ؟ فَأَنَا أَوْلُ مَنْ آمَنَ بِهِ، أَمْ عَلَى نَبِيِّهِ؟ فَأَنَا أَوْلُ مَنْ صَدَّقَهُ...»؛ من به چه کسی دروغ ببندم؟ به خدا؟ من اولین کسی هستم که در بین شما به او ایمان آوردم و اگر هم منظور پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است که من اولین کسی هستم که او را تصدیق کرد، در این خطبه حضرت خودش را به عنوان اولین ایمان آورنده به خدا معرفی می‌کند.

حضرت همچنین در خطبه ۱۳۱ نهج البلاغه می‌فرماید: «... لَمْ يَسْبِقْنِي إِلَّا رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) بِالصَّلَاةِ...»؛ هیچ کس در نماز بر من سبقت نگرفت مگر رسول خدا.

حضرت علی (علیه السلام) در مورد عمل هم این برتری را برای خودش ذکر کرده اولین کسی است که بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله و السلم) نماز خوانده است، در این گفتار بالاخره یک نحوه خود ستایی دیده می شود.

۲. برتری علمی

از نظر برتری علمی در خطبه ۳ نهج البلاغه حضرت می فرماید: «أَمَا وَاللَّهِ ...، يَنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ وَ لَا يَرْقَى إِلَيَّ الطَّيْرُ...»؛ یعنی علم و دانش همچون سیل از من سرازیر می شود و پرند اندیشه به بلندای جایگاه و منزلت من نمی رسد. اینکه حضرت می فرماید: دانش همچون سیل از من سرازیر می شود یعنی من جوشش علمی دارم.

یا در جایی دیگر حضرت اشاره به علم خودش به گذشته و آینده می کنند، به تعبیر دیگر ایشان علم غیب را ادعا می کند حضرت در خطبه ۱۷۵ نهج البلاغه می فرماید: «وَ اللَّهُ لَوْ شِئْتُ أَنْ أُخْبِرَ كُلَّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِمَخْرَجِهِ وَ مَوْلَجِهِ وَ جَمِيعِ شَأْنِهِ لَفَعَلْتُ، وَ لَكِنْ أُخَافُ أَنْ تَكْفُرُوا فِيَّ بِرَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) ...»؛ به خدا قسم اگر بخواهم به هر یک از شما می توانم خبر دهم که از کجا آمده و به کجا می رود و همه کارها و امورش چه خواهد شد اما می ترسم که درباره من گرفتار غلو شوید و من را بر رسول خدا ترجیح دهید. این سخنان دلالت بر برتری علمی و ادعای اشراف به غیب هم دارد.

۳. برتری در حکومت

حضرت در خطبه ۳ نهج البلاغه می فرماید: «أَمَا وَاللَّهِ ... وَ إِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى ...»؛ یعنی جایگاه من در خلافت چون محور سنگ آسیاب به آسیاب است، یعنی قوام خلافت به من است و برتری خود در این جایگاه را نسبت به سایرین بیان می کند.

۴. برتری در نسبت

در مواضع مختلف حضرت نسب خودش را بر افراد متعددی برتری داده است از جمله ایشان در خطبه ۱۶۲ نهج البلاغه می فرماید: «وَ نَحْنُ الْأَعْلَوْنَ نَسَبًا وَ الْأَشْدُونَ بِالرَّسُولِ (صلی الله علیه و آله)»؛ یعنی ما از نظر نسب والاتر و برتریم و از نظر پیوند با رسول خدا محکم تریم.

نظیر همین مطلب را در نامه ای به معاویه نوشته و به صراحت بیان کرده است، حضرت در نامه ۱۷ نهج البلاغه می فرماید: «... وَ أَمَّا قَوْلُكَ إِنَّا بَنُو عَبْدِ مَنَافٍ، فَكَذَلِكَ نَحْنُ وَ لَكِنْ لَيْسَ أُمِّيَّةُ كَهَاشِمٍ وَ لَا حَرْبٌ كَعَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ لَا أَبُو سُفْيَانَ كَأَبِي طَالِبٍ وَ لَا الْمُهَاجِرُ كَالطَّلِيْقِ وَ لَا الصَّرِيْحُ كَاللَّصِيْقِ ...»؛ اینکه گفتم ما فرزندان عبد منافیم صحیح است، اما نه امیه مانند هاشم است و نه حرب مثل عبدالمطلب و نه ابوسفیان مانند ابوطالب و نه مهاجر الی الله همچون اسیر آزاد شده و نه فرزند اصل و نسب دار چون فرزند منسوب به پدر است. این دیگر اوج ادعای برتری از حیث نسب است.

۵. برتری از حیث قرب به پیامبر(ص)

در مواضع متعددی توسط حضرت علی (علیه السلام) این برتری بیان شده است، حضرت در خطبه ۱۹۲ نهج البلاغه می فرماید: «وَ قَدْ عَلِمْتُمْ مَوْضِعِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) بِالْقَرَابَةِ الْقَرِيبَةِ وَ الْمَنْزِلَةِ الْخَصِيصَةِ، وَ ضَعْنِي فِي [حَجْرِهِ] حِجْرِهِ وَ أَنَا وَ لَدَّ [وَلِيدٍ] يَضُمُّنِي إِلَى صَدْرِهِ وَ يَكْنُفُنِي فِي فِرَاشِهِ وَ يُمَسِّنِي جَسَدَهُ وَ يُشِمِّنِي عَرَفَهُ وَ كَانَ يَمْضَغُ الشَّيْءَ ثُمَّ يُلْقِمُنِيهِ، وَ مَا وَجَدَ لِي كَذْبَةً فِي

قَوْلٍ وَلَا خَطْلَةً فِي فِعْلٍ، وَلَقَدْ قَرَنَ اللَّهُ بِهِ (صلى الله عليه وآله) مِنْ لُدُنٍ أَنْ كَانَ فَطِيمًا أَعْظَمَ مَلَكٍ مِنْ مَلَائِكَتِهِ يَسْلُكُ بِهِ طَرِيقَ الْمَكَارِمِ وَمَحَاسِنِ أَخْلَاقِ الْعَالَمِ لَيْلَهُ وَنَهَارُهُ، وَلَقَدْ كُنْتُ أَتَّبِعُهُ أَتْبَاعَ الْفَصِيلِ أَثَرُ أُمَّهُ، يَرْفَعُ لِي فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ أَخْلَاقِهِ عِلْمًا وَيَأْمُرُنِي بِالْإِقْتِدَاءِ بِهِ، وَلَقَدْ كَانَ يُجَاوِرُ فِي كُلِّ سَنَةٍ بِحِرَاءٍ فَأَرَاهُ وَلَا يَرَاهُ غَيْرِي، وَلَمْ يَجْمَعْ بَيْتٌ وَاحِدٌ يَوْمَئِذٍ فِي الْإِسْلَامِ غَيْرَ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) وَخَدِيجَةَ وَأَنَا ثَالِثُهُمَا، أَرَى نُورَ الْوَحْيِ وَالرَّسَالَةِ وَأَشْمُ رِيحَ النَّبُوءَةِ، وَلَقَدْ سَمِعْتُ رَنَّةَ الشَّيْطَانِ حِينَ نَزَلَ الْوَحْيُ عَلَيْهِ (صلى الله عليه وآله)، فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذِهِ الرَّنَّةُ؟ فَقَالَ هَذَا الشَّيْطَانُ قَدْ آيَسَ مِنْ عِبَادَتِهِ، إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَتَرَى مَا أَرَى، إِلَّا أَنْكَ لَسْتَ بِنَبِيٍِّّ وَلكِنَّكَ لَوْزِيرٌ، وَإِنَّكَ لَعَلَى خَيْرٍ. «؛ شما از منزلت من نزد رسول الله آگاه هستید، هم از جهت خویشاوندی و هم از جهت حرمت خاصی که برای من می شناخت. من خردسال بودم که مرا در کنار خود می نشاند و بر سینه خود می چسباند و در بستر خود می خوابانید و تن من به تن خود می سایید و بوی خوش خود را به مشام من می رسانید. گاه چیزی را می جوید و در دهان من می نهاد. او هرگز نه دروغی را از من شنید و نه در رفتارم خطایی دید. از آن زمان که رسول الله (صلى الله عليه وآله) از شیر باز گرفته شد، خداوند، بزرگترین ملک خود را شب و روز همنشین او ساخت تا او را به راه بزرگواریها و خصال و اخلاق نیکو برد. من همواره، چون بچه شتری که در پی مادر رود در پی او می رفتم و او هر روز یکی از صفات پسندیده اش را بر من آشکار می نمود و مرا می فرمود که بدان اقتدا کنم. هر سال در غار حراء، زمانی چند خلوت می گزید. من او را می دیدم و جز من کسی نمی دید. روزگاری جز خانه ای که رسول الله (ص) و خدیجه و من در آن می زیستیم، اسلام را دیگر خانه ای نبود. نور وحی و رسالت را به چشم می دیدم و بوی نبوت را می شنیدم. هنگامی که وحی نازل می شد صدای ناله شیطان را می شنیدم. می پرسیدم یا رسول الله، این صدای چیست می گفت که صدای شیطان است، از این که او را بپرستند، نومید شده است. تو هم می شنوی، هر چه من می شنوم و می بینی آنچه من می بینم، جز آنکه تو پیامبر نیستی ولی تو وزیر منی، تو به راه خیر می روی. کانه هیچ کس با پیامبر (صلى الله عليه وآله و سلم) چنین نسبتی نداشت.

۶. برتری در میدان جنگ

حضرت گاهی از شجاعت های خود در میدان جنگ به صراحت یاد کرده است. ایشان در خطبه ۲۷ نهج البلاغه می فرماید: «حَتَّى لَقَدْ قَالَتْ قُرَيْشٌ: إِنَّ ابْنَ أَبِي طَالِبٍ رَجُلٌ شُجَاعٌ وَلَكِنْ لَا عِلْمَ لَهُ بِالْحَرْبِ. لِلَّهِ أَبُوهُمْ، أَوْ هَلْ أَحَدٌ مِنْهُمْ أَشَدُّ لَهَا مِرَاسًا، وَأَقْدَمُ فِيهَا مَقَامًا مِنِّي؟ لَقَدْ نَهَضْتُ فِيهَا وَمَا بَلَغْتُ الْعَشْرِينَ، وَهَذَا أَنَا ذَا قَدْ ذَرَفْتُ عَلَى السِّتِّينَ، وَلَكِنْ لَا رَأْيَ لِمَنْ لَا يُطَاعُ.»؛ هیچ یک از آنها آیا تجربه من را در جنگ داشته اند و آیا از من در جنگ پیش قدم تر بودند. هنوز به سن بیست سالگی نرسیده بودم که آماده جنگ شدم اکنون که عمرم از شصت گذشته است هیچ کدام از شما برتر از من در میدان جنگ نبودید و در جنگ حضور نداشتید.

۷. برتری در زهد

گاهی حضرت از زهد خود مطالبی را بیان کرده است. هضم بیان برتری در زهد مقداری مشکل تر است زیرا برتری در علم و میدان جنگ و نسب و قرب به پیامبر (صلى الله عليه وآله و سلم) از چیزهایی است که دیگران هم می توانند ببینند و برایشان عینی باشد. در مورد زهد و بی اعتنایی دنیا نیز حضرت در نامه ۴۵ نهج البلاغه می فرماید: «أَلَا وَإِنَّ إِمَامَكُمْ قَدْ اِكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهُ بِطَمْرِيهِ، وَمِنْ طُعْمِهِ بِقُرْصِيهِ.»؛ آگاه باش امام شما از تمام دنیایش به دو جامه کهنه، و از خوراکش به دو قرص نان قناعت نموده. سپس خطاب به آنها می گوید: شما با این روش نمی توانید با من همراهی کنید و سازگار باشید.

ناسازگاری خودستایی با معارف دینی

پس در موضوعات مختلف به مناسبت‌های مختلف حضرت به ستایش خود پرداخته و مطالبی را در مورد خودش بیان کرده است، این در حالی است که فی نفسه می‌دانیم این امر پسندیده‌ای نیست، یعنی هم در قرآن و هم در روایات وارده از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و هم روایاتی که از خود حضرت علی (علیه السلام) در این باره بیان شده است، حاکی از این است که خودستایی و قبیح شمرده شده است.

۱. خداوند متعال در قرآن نهی از تزکیه خویش کرده «فَلَا تُزَكُوا أَنْفُسَكُمْ»؛ خودتان را تزکیه نکنید.

۲. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در مورد خود ستایی می‌فرماید: «مَنْ قَالَ أَنِّي خَيْرُ النَّاسِ فَهُوَ مِنْ شَرِّ النَّاسِ»^۱، هر کسی بگوید من بهترین مردم، بدترین مردم است.

۳. خود حضرت علی (علیه السلام) نیز این را رد کرده و در نامه ۲۸ نهج البلاغه می‌فرماید: «وَلَوْلَا مَا نَهَى اللَّهُ عَنْهُ مِنْ تَزْكِيَةِ الْمَرْءِ نَفْسَهُ لَذَكَرَ ذَاكِرٌ فَضَائِلَ جَمَّةً»؛ اگر نبود نهی خدا از ستایش خویشتن من فضائل زیادی را برای خودم می‌گفتم.

۴. ستایش از خویشتن و تعریف خود نزد همه عقلاء عالم فی نفسه امری قبیح و مذموم است. به طور کلی خوب نیست که کسی از خودش تعریف و تمجید کند، اما مع ذلک می‌بینیم که حضرت علی (علیه السلام) با این شدت در این هفت مسئله مهم برتری خودش را به صراحت بیان کرده است.

بررسی مانع اول (از دسته دوم)

پاسخی که اجمالا از این مانع می‌توانیم ذکر کنیم این است که بدون تردید ستایش از خویشتن، تعریف کردن از خود، برتر دانستن خود نسبت به دیگران و اظهار برتری در مقابل دیگران و این قیاس‌ها و مقایسه‌ها بین خویشتن و دیگران امر پسندیده‌ای نیست یعنی هم فطرت بشر از رخ نمایی و برتر دانستن و تفاخر متنفر و منزجر است و هم در بین پیروان ادیان و کتابهای آسمانی و دین مبین اسلام مذموم دانسته شده است، در این تردیدی نیست. اما گاهی از اوقات ذکر این صفات و ویژگی‌ها به دلائل دیگری لازم می‌شود، به عبارت دیگر اگر کسی از خودش تعریف کند و هدف او ارضای تمایلات نفسانی باشد و اینکه بخواهد بر اساس هوا و هوس و آن خصلت‌های شیطانی یعنی تکبر و غرور، تفوق طلبی بردیگران و خود بزرگ بینی و خود بینی و برای منافع شخصی این کار را کند، قطعاً ناپسند است، اما اگر کسی به دلائل دیگری غیر از این‌ها، اقدام به بیان بعضی از این امور کند، نه تنها اشکالی ندارد بلکه چه بسا لازم باشد. حال آن دواعی دیگری که می‌تواند به واسطه آن دواعی انسان این کار را انجام دهد چیست؟ اینجا وجوه و احتمالات مختلفی می‌توان بیان کرد و چه بسا این‌ها همه با هم در جایی مجتمع شوند:

۱. یادآوری نعمت: یادآوری نعمت آموزنده است، هم برای خود انسان هم برای دیگران، خداوند در قرآن می‌فرماید: «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ»^۲ این مطلبی سازنده است، انسان نعمت خدا را یادآوری کند این سازنده است این را به عنوان نعمت‌های خدا یادآوری کند، برای دیگران بیان کند، عرض کردم هر کسی بیشتر از دیگران به انگیزه‌های خودش واقف است، اگر کسی بعضی از این امور را برای دیگران نقل کند از باب ذکر نعمت که امر به بازگو شدن آن شده نه تنها مانعی ندارد بلکه رجحان نیز دارد.

^۱ سوره نجم، آیه ۳۲.

^۲ نوادر، راوندی، ص ۱۰۷.

^۳ سوره ضحی، آیه ۱۱.

۲. دفاع از حق و حاکمیت الهی: اگر حضرت در موضعی از برتری خود از حیث نسب و علمی و قرب به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و احق بودن نسبت به حکومت و زهد و امور دیگر سخن می‌گوید، برای این است که می‌خواهد از حق مردم و حق خودش دفاع کند و اینکه حاکمیت مورد نظر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را تبیین کند، زیرا وقتی او را از حقش که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به عنوان رسول خدا معین کرده بود محروم شد، باید از فضائل و ویژگی‌های خودش می‌گفت تا این حق معلوم شود. پس بیان این موارد نه بیان برتری‌های یک شخص بلکه بیان برتری‌های آن عنوان و شخصیت است، ولی خدا، خلیفه رسول خدا، اینکه به هر حال می‌خواهد بگوید: اگر من این‌ها را برای خودم نقل می‌کنم برای این است که از حق و حقیقت دفاع کنم و اینکه به مردم اعلام کنم که اگر رسول خدا من را به عنوان جانشین خود معرفی کرد، نه به عنوان اینکه داماد او یا پسر عموی او هستم، بلکه به عنوان اینکه این ویژگی‌ها در من بود، در واقع می‌خواهد به مردم اعلام کند این اعلام از طرف رسول خدا برای حاکمیت ارزشها و فضیلت‌ها است نه حاکمیت شخص و فرد که به دنبال مطامع و اغراض شخصی خودش باشد.

۳. مقابله با بدعت و انحراف و تحریف: در آن ایام تلاش‌های زیادی می‌شد که شخصیت حضرت علی (علیه السلام) را در دید و ذهن مردم تحریف کنند، انحراف ایجاد کنند. شواهد زیادی نیز مخصوصاً در تاریخ می‌بینیم، از همان اوائل، مخصوصاً در زمان بنی امیه شدت گرفت و معاویه خیلی در این جهت تلاش می‌کرد. حضرت ناچار بود از خودش این مطالب را بگوید تا آیندگان و نسل‌های بعدی گرفتار خطا نشوند، یعنی تلاش برای تصحیح دیدگاه‌های مردم، مقابله با بدعت‌ها و تحریف‌ها، این انگیزه بسیار مهمی است، اگر کسی مظلوم واقع شود و به او هجمه کنند و حقایق را قلب کنند او ناچار است در زمان‌هایی برای جلوگیری از بدعت و انحراف و تحریف، این مطالب را بیان کند.

۴. هدایت مردم: اینکه ایشان می‌گوید امام شما مثلاً به دو جامه کهنه و دو قرص نان اکتفا می‌کند در واقع می‌خواهد بگوید: امام جامعه باید اینگونه باشد، اینجا بحث شخص مطرح نیست، روشنگری و دادن معیار و میزان به مردم است، یا اگر می‌گوید: من نسیم اینچنین است یا علمم آنچنان است یا بر حکومت سزاوارترم نسبت به دیگران، در واقع می‌خواهد برای مردم روشنگری کند و غیر مستقیم به مردم بفهماند که چه کسانی بر شما مسلطند، در حالیکه چه کسانی باید بر شما حاکم باشند. یعنی بیشترین مطلبی که مدنظر حضرت علی (علیه السلام) بود بیان کاستی‌ها و اشکالات حاکمان بود، منتهی گاهی این را به نحو ایجابی و اثباتی نسبت به خودش می‌فرمود تا مردم این مقایسه را بکنند و خود به خود به ضعف‌های دیگران پی ببرند و گاهی نیز در مواقعی مثل نامه‌هایی که به معاویه نوشتند خیلی صریح به ضعف‌های شخصیتی‌های او اشاره شده،

لذا برای کسی مثل حضرت علی (علیه السلام) اشاره به این اوصاف در مورد خودش نه برای خودستایی و هوای نفس و ارضای خواسته‌های نفسانی نیست، بلکه با این اهداف صورت گرفته این‌ها نه تنها محمل مناسبی است برای این ستایش‌ها بلکه بالاتر از رجحان، اصلاً لزوم این ستایش‌ها را اثبات می‌کند. لذا مجموعاً به نظر می‌رسد این امر نیز نمی‌تواند مانعی در مقابل اعتبار نهج البلاغه باشد.

«والحمد لله رب العالمین»